

اسلامی سازی علوم

مصاحبه با دکتر خسرو باقری

مصاحبه کننده: طاهره بابازاده

مبحث اسلام سازی علوم از جمله مقوله‌های بحث انگیز در حوزه علوم انسانی است. با توجه به هدف فعالیت‌های این فصلنامه که رشد و بالندگی نسل جوان با پی جویی برنامه‌های مطالعاتی در قلمرو علوم انسانی بر اساس آموزه‌های اسلامی است و از آن جایی که طراحی الگوهای اسلامی در بارور شدن علوم انسانی از سوی متفکران و صاحب‌نظران این حوزه دارای اهمیت بسیاری است؛ در خصوص اسلامی سازی علوم با جناب آقای دکتر خسرو باقری به عنوان یکی از برجسته ترین اساتید این حوزه نشستی داشته و به طرح پرسش‌هایی در این زمینه پرداخته ایم.

دکتر خسرو باقری، چهره ای شناخته شده و فعال در عرصه تعلیم و تربیت، متولد ۱۳۳۶ تهران و دارای دکترای مبانی فلسفی نظریه‌های روانشناسی از استرالیا می‌باشد. سال‌ها فعالیت بدون هرگونه تعصب، در نهایت صداقت و اخلاص، فعالیت‌های علمی، تألیف و ترجمه بیش از ۱۰ جلد کتاب از جمله «خویشتن از هم گسیخته»، «کودکان محروم از پدر»، «فلسفه تعلیم و تربیت معاصر»، «دیدگاه‌های جدید در فلسفه تعلیم و تربیت» و ... از افتخارات ایشان است.

عضویت در هیأت علمی دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران از سال ۱۳۶۵ تاکنون، عضویت در انجمن ایرانی تعلیم و تربیت و عضویت در هیأت تحریریه مجله «پژوهش‌های تربیتی»

از دیگر فعالیت‌های ایشان است. نامبرده اکنون استاد دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران است. علاقه ایشان به بحث‌های اسلامی در آثار مختلف وی از جمله کتاب‌های ارزشمند «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی»، «چیستی تربیت دینی» و «هویت علم دینی» منعکس شده است. کتاب هویت علم دینی با نگاهی انتقادی به جهت‌گیری‌های موجود در عرصه اسلامی‌سازی کوشیده است ضمن طرح و نقد، به معرفی دیدگاهی نوین مبادرت نماید که به تنهایی مبین علاقه این اندیشمند به این حوزه است.

متن حاضر مصاحبه اختصاصی با دکتر خسرو باقری درباره موضوع مذکور است.

• تعریف شما از اسلامی‌سازی علوم چیست؟

منظور از اسلامی‌سازی علوم این است که علوم مختلف (درمعنای عام) را که امروزه درجهان وجود دارند اسلامی کنیم که اشاره به اصطلاح (Islamization of knowledge) دارد که دربرخی کشورها چون مالزی مطرح شده است. راجع به اصطلاح «اسلامی‌سازی علوم» ابتدا باید بحث شود که آیا می‌توان این تعبیر را به کاربرد یا خیر؛ چرا که اسلامی‌سازی علوم می‌تواند به دو معنی به کار رود.

۱. اسلامی‌سازی علوم می‌تواند بدین معنا باشد که نقاط ناهماهنگی این علوم با اسلام حذف شود، یعنی مواردی که صریحاً با آموزه‌های اسلامی دارای تضاد و مخالفت است، حذف شده و بخش‌های تعدیل شده مورد استفاده قرار گیرد.

۲. چنانکه برخی معتقدند باید علاوه بر حذف کردن موارد ذکر شده، مواردی بدان اضافه شود. اگر احساس شود در علمی که ما یافته‌هایش را می‌بینیم و آثارش را بررسی می‌کنیم، خلاهایی وجود دارد یا جای برخی بحث‌ها خالی است و به آن‌ها پرداخته نشده، باید این خلاها تکمیل شود. همانند کتابی که ما فصلی بدان اضافه می‌نمائیم؛ بحث‌های مطلوب و مفاهیمی که با مفاهیم اسلامی هم ارتباط دارد باید اضافه شود.

ولی من نظر مساعدی راجع به این دو معنا از اسلامی‌سازی علوم ندارم. نسبت به اولی که فقط کاری حذفی است و این که قسمت تعارض آمیز آن با اسلام حذف شود اگر به عنوان استراتژی اساسی دانشگاه در نظر گرفته شود، چاره ساز نیست. شاید برای مدتی کوتاه ناگزیر از انجام این کار باشیم ولی به عنوان یک خط مشی اساسی در دانشگاه از این جهت قابل قبول نیست که بیشتر یک حرکت انفعالی و غیرفعالانه است. درحالی که از دانشگاه انتظار می‌رود در عرصه علوم، حالت زاینده‌گی داشته باشد نه این که فقط محصولات را تعدیل و هماهنگ کند؛ پس به عنوان یک استراتژی اساسی قابل نقض خواهد بود. اما معنای دوم و معنای تکمیلی؛ آن هم مشکل‌زا است؛ از این جهت که ممکن است التقاط و ناهماهنگی پیش بیاید. آیا اگر به علمی که وجود دارد چیزی اضافه شود، تضمینی وجود دارد که هماهنگی عمیقی بین آنچه هست و آنچه که ما اضافه می‌کنیم وجود داشته باشد؟

البته گاهی این تفاوت‌ها ممکن است محسوس نباشد؛ مثل دو درختی که ریشه‌های عمیقی دارند، شاخه‌ها به هم می‌رسند اما ریشه‌هایشان متفاوت است. در طول تاریخ اندیشه اسلامی، از این التقاط‌ها بسیار پیش آمده که مشابهت‌ها باعث ترکیب مواردی شده که سازگاری عمیقی با هم نداشته‌اند؛ بنابراین، اسلامی‌سازی علوم به این دو معنا، مفهوم قابل قبولی نیست.

و اما معنا و مفهوم دیگری پیشنهاد می‌شود و آن اینکه از اصطلاحی مثل «علوم انسانی بومی» صحبت کنیم. اولاً این که تخصص من در علوم انسانی است و از علوم به معنای کلی و عام بحث نمی‌کنم و به همین دلیل به صورت تخصصی تر از علوم انسانی نام بردم و بومی کردن، اگر در ایران مطرح شود باید در نظر گرفت که زیست بوم ما «ایرانی» است و فرهنگ خاص خود را داراست که دارای جنبه اسلامی است. در این شرایط برای هماهنگ بودن با این زیست بوم ممکن است «اسلامی» هم نامیده شود. بنابراین علوم انسانی بومی را در کشور خودمان مورد بحث قرار می‌دهیم.

آیا علم می‌تواند بومی‌باشد؟ علوم انسانی بومی به چه معناست؟

از جمله سوالاتی که درباره علوم مطرح است این است که مگر علم و دانش‌ها نباید همه جایی باشند؟ دانش‌ها می‌توانند وابسته به جای خاصی باشند؟ پاسخ این است که قرار نیست در هر کشوری، منطقه‌ای، اقلیمی، دانش مخصوص و متناسب با آن جا وجود داشته باشد. دانش‌ها سودای بلند پروازی دارند و می‌خواهند جهانی شوند. مثلاً دانشمندان حرف یکدیگر را خوانده، از آنها استفاده می‌کنند. این نشان می‌دهد که دانشی که در شرق یا غرب پیدا شده اختصاص به جای خاصی ندارد و دیگران هم آن را می‌فهمند و از آن استفاده می‌کنند. در طول تاریخ، شرق از غرب و غرب از شرق بهره برده و تبادل انجام شده است؛ بنابراین منظور از بومی بودن دانش این نیست که مخصوص منطقه خاص ایران باشد؛ بلکه منظور این است که دانش‌ها به هر حال جایی پیدا می‌شوند و مانند درختی که در جایی می‌روید و تناسب خاصی با شرایط آن منطقه خواهد داشت، زمینه‌های فرهنگی، مفاهیم و دین و ... تاثیرات خود را در آن دانش و بینش خواهند گذاشت؛ اما این مانع از آن نیست که علم در جاهای دیگر هم کم و بیش به تناسب میزان هماهنگی که وجود دارد شنیدنی و فهمیدنی و قابل استفاده باشد. این اصطلاح کم و بیش به این دلیل به کار می‌رود که اثر این زیست بوم مطلق نیست؛ یعنی بدین صورت نیست که دانش زمین گیر شود و مخصوص این سرزمین باشد؛ بنابراین اشکالی ندارد که در کشور خود یا در کشورهای دیگر از «علوم انسانی بومی» به این معنا صحبت کنیم که در عین حال تا حدی قابل مبادله هم باشند. پس منظور از علوم انسانی بومی، دانشی نیست که تنها در کشور ما و برای ما قابل استفاده باشد و به درد کشورهای دیگر نخورد؛ چرا که اگر این اتفاق بیفتد، با ذات دانش هماهنگ نیست.

در نتیجه، منظور از بومی بودن تنها این است که سهم فرهنگ و میراث فرهنگی خود را در ظهور یک دانش مشخص کنیم و منظور، خانگی کردن دانش نیست. ما بیشتر به رویش اعتقاد داریم تا محدود کردن دانش.

وضعیت علوم انسانی بومی در کشور را چطور ارزیابی می‌کنید؟

در حقیقت این سوال بیانگر آن است که آیا ما در دانشگاه خودمان توانسته ایم علوم انسانی را به وجود بیاوریم که بگوییم ما این‌ها را در این سرزمین به وجود آوردیم؟ سهم ما در دانش بومی قابل توجه هست یا خیر؟

پاسخ به این سوال، متأسفانه تا حد زیادی منفی است؛ یعنی با وجود تلاش زیاد دانشگاه‌ها در گسترش رشته‌ها و آموخته‌ها هنوز این سوال جدی است که ما چقدر مصرف‌کننده و چقدر آفریننده بوده ایم. به عبارت دیگر، سهم ما در آفرینش علوم و جذب و استفاده از علوم چقدر بوده است؟ آیا در روانشناسی، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، اقتصاد و... نظریه‌های جدید و قابل توجهی داشته ایم که مثل سایر نظریه‌ها در جهان قابل ارائه باشند؟ پاسخ تا حد زیادی منفی است؛ البته، قصد ملامت نداریم چون در هر حال، آفرینش نظریه‌های جدید فرایند و زمان و موقعیتی خاص می‌طلبد که شاید ما باید خود را آماده کنیم و کار مشکلی نیز به حساب می‌آید.

بررسی وضع موجود نشان می‌دهد که ما در جهت آفرینش نظریه‌های جدید در عرصه علوم انسانی وضع خوبی نداریم و بیشتر از سایر نظریه‌ها و علوم استفاده کردیم و صاحب‌نظران ما در تئوری‌هایی که در خارج از کشور مطرح بوده است، صاحب‌نظر هستند. صاحب‌نظران ما اکثراً کسانی هستند که در مورد نظریه‌های موجود تحقیق کرده و آن‌ها را مطرح می‌کنند. تا اینجا اجتناب ناپذیر است؛ چراکه برای آفرینش دانش، ما ناگزیر از مطالعه دانش موجود هستیم. اول باید کاملاً در این فضا وجود داشته باشیم تا بتوانیم به آفرینش دست بزنیم؛ اما در ارزیابی کلی، کار ما بیشتر در جهت به کارگیری و استفاده بوده تا جهت ابداع و آفرینش تئوری‌های جدید.

• وظایف نظری و عملی دانشگاه و دانشگاهیان در این زمینه چیست؟

این در واقع وظیفه سنگینی است؛ چون یک دانشگاه نمی‌تواند خود را محدود به استفاده و کاربرد صرف کند؛ البته، دانشگاه کاربرد نیز داریم اما همه دانشگاه‌ها به این معنای خاصی که ذکر آن رفت کاربردی نیستند؛ یعنی تمام علوم و نظریه‌ها را نمی‌توان از کشورهای دیگر آورد و آن‌ها را

حداکثر کاربردی کرد. چون هر کشور زنده ای باید زایا باشد و طفل‌های جدیدی به دنیا بیاورد نه اینکه فقط فرزند خوانده برای خود فراهم آورد. دانشگاه باید مولد باشد و بتواند نظریه‌های جدید به دنیا آورد و آنها را رشد و پرورش دهد؛ منتها این وظیفه بسیار سنگینی است و اگر سوال شود که چطور می‌توان به اینجا رسید و چه کارهایی باید انجام داد، کارهای سخت و دشواری در پیش روی ما هست.

یکی از این وظایف، آشنایی هر چه بیشتر با هر دانش مربوط در زمان حاضر است. آفرینش نظریه‌ها بدون تسلط بر نظریه‌های مربوط ممکن نیست. این کار هم بسیار مشکل است؛ چرا که دانش در عصر ما بسیار شتابان حرکت می‌کند و برای نظریه دادن باید بسیار سریع و پرکار عمل کرد و دانشگاه ما در بحث از علوم انسانی متأسفانه از این جهت هم قابل انتقاد است و نمی‌تواند پا به پای شتاب علم امروز حرکت کند.

دانشجویان تحصیلات تکمیلی و استادان ما نیز در این مسیر عقب هستند و فرصت و امکانات کافی برای آشنایی با تمام مقالات موجود و دیدگاه‌های جدید را ندارند. به علاوه ضعیف بودن کتابخانه‌ها و تهیه مشکل کتاب‌ها و سایت‌های غیرقابل دسترسی در دانشگاه‌ها افراد را دلسرد و منصرف می‌کند.

این موضوع به لحاظ سازمانی هم قابل انتقاد است. سازمان وزارت علوم باید شرایطی فراهم کند تا دسترسی به مجلات و مقالات در دانشگاه‌ها به طور آسان و قابل دسترس فراهم باشد. این‌ها وظایف عملی دانشگاه‌ها و وزارت علوم است. در صورت فراهم بودن این شرایط وظایف علمی مطرح می‌شوند. یکی از گام‌های مهم این است که کشور و دانشگاه‌های خودمان را به همه اطلاعات جدید مسلح کنیم. هنوز ما در این زمینه ضعیف هستیم و دانشگاه‌های ما حتی دانشگاه‌های مطرح ما مهیا و قوی نیستند چه رسد به دانشگاه‌های شهرستان‌ها و مراکز آموزش عالی پیرامونی.

برای رفع این نقیصه، راه زیاد، بودجه‌ی زیاد و کار زیاد لازم است. در مرحله‌ی بعدی در صورت مهیا بودن این شرایط، دانشجویان و استادان باید به مطالعه بپردازند و این امر مستلزم وقت و تلاش و بحث و گفتگو و انجام پروژه‌ها است. سعی شود مقالات چاپ شده جدید مطالعه و درباره آنها بحث شود که متأسفانه گاهی در کلاس‌های دانشگاهی ما ممکن است حتی یک مقاله جدید هم مطرح نشود و ممکن است کتاب‌های قدیمی تدریس و تحصیل و به همین‌ها بسنده شود.

• برای به وجود آوردن نظریه‌های جدید، نقش دانشجویان جوان ما در این رابطه چیست؟

این نقش بسیار بالا است و امید به آنهاست. سهم استادان مسن تر علاوه بر ابداع نظریه این است که دانشجویانی تربیت کنند که بتوانند به سمت راه‌ها و حرف‌های جدید خیز بردارند و این تنها با شعار دادن تامین نمی‌شود؛ بلکه باید مثلاً شیوه پژوهش، آداب پژوهش و... خوب آموزش داده شود و یا سرقت ادبی و علمی، انواع پیچیده آن و پرهیز از آنها به فرد آموزش داده شود. در صورت عدم آگاهی یا رعایت نکردن این آداب، تبلی فکری به وجود می‌آید، فرد ابداع‌گر نخواهد شد و همیشه به طور غیرشایسته اتکا به آثار دیگران خواهد کرد و ممکن است سرقت ادبی هم رخ دهد. بنابراین توانایی‌های دانشجویان از لحاظ پژوهشی بسیار مهم است و باید روی این موضوع سرمایه‌گذاری شود. علاوه بر آن، تنها مسئله مهارت نیست؛ مسئله جرات علمی هم مطرح است. گاهی در وجود دانشجویان جرات علمی را تضعیف می‌کنیم؛ یعنی یا آنها را تحقیر می‌کنیم یا می‌ترسانیم. البته شجاعت ساده لوحانه منظور ما نیست؛ نباید دانشجو فکر کند به همین سادگی‌ها می‌توان نظریه داد، در عین حال نباید ترس مرضی هم ایجاد شود که فرد هراس پیدا کند. همواره باید حالت خوف و رجا به وجود آید. دانشجویان باید هم امیدوار باشند هم به دشوار بودن مسیر آگاهی داشته باشند. در نتیجه جسارت علمی افراد باید محفوظ نگه داشته شود و نباید در کلاس‌ها روحیه دانشجویان در این زمینه تضعیف گردد.

یکی دیگر از عوامل و اقدامات مهم، ارتباط و گفتگوی متقابل چه در کلاس درس و بین دانشجویان و چه در بین استادان است. ما در دانشگاه شاهد خطوط موازی هستیم؛ یعنی هر استادی سرگرم کار خود بوده و از همکارانش اطلاع کافی ندارد. آیا کتابی که توسط یک استاد یک دانشگاه نوشته شده، مورد مطالعه دیگران قرار می‌گیرد؟ آیا فرصت صحبت و نقد آثار فراهم است؟ در دانشگاه باید این موضوع نهادینه شود و نباید به طور سرپایی صورت گیرد. باید تعریفی از این موضوع در دست باشد تا مانند همان درس دادن که جزء وظایف دانشگاهیان است، همکاران و اساتید بتوانند دور یک میز نشسته و با هم بحث کرده، مقالات و کتاب‌های کار شده را با هم ببینند، بحث و نقد کنند. این گفتگو تاثیر بسیار زیادی در تفکر دارد. یعنی اینطور نیست که افراد به تنهایی مطالعه کنند و موفق به ابداع و آفرینش شوند. ابداع و خلاقیت تا حد زیادی در گفتگوها حاصل می‌شود. چرا که فرد را نقد می‌کنند و او باید جواب دهد و این ذهن فرد را برمی‌انگیزد و چه بسیار قابلیت‌ها و خلاقیت‌ها در بحث آشکار می‌شود. این یک نبرد فکری دوستانه است. در نبرد، تمام نیروها بسیج می‌شوند، در صورتی که افراد در حالت عادی ممکن است این قدر جسارت، شجاعت یا برانگیختگی نداشته باشند. این موضوع در مباحثه علمی هم وجود دارد. وقتی که نظریه‌ها در معرض پرسش قرار می‌گیرند، افراد سعی می‌کنند با تمام توان از موضع خود دفاع کرده، نظریه را اثبات یا تعدیل کنند و همین جاست که خلاقیت فرد ظهور یافته و رشد می‌کند و می‌توان این را به برخورد سنگ‌های آتشفشان تشبیه کرد که ناگهان جرقه ای پدید می‌آید. ولی در حال حاضر متأسفانه گفتگوی استادان نهادینه نیست، مگر به صورت صحبت‌های شخصی و دوستانه. براساس این وضعیت چطور باید نظریه جدیدی پدید بیاید؟

- با توجه به تعریف شما از علوم انسانی بومی در بعضی موارد گرایش جوانان ما به دین و معنویت که جزء لاینفک فرهنگ ماست گرایش مناسبی نیست. چه عواملی این مشکل را به وجود آورده است؟

به هر حال بخشی از فرهنگ ما مسلماً اسلام است و فرهنگ ایران فرهنگی است که آمیزه اسلام در آن وجود دارد که اصلاً قابل حذف نیست. قرن‌هاست که اسلام جزء لاینفک فرهنگ ایران به حساب می‌آید.

فرهنگ ما درون مایه‌های خوبی دارد که باید آن‌ها را همچون یک منبع زیرزمینی استخراج و آن را به یک محصول قابل استفاده تبدیل کرد. به همین صورت خام ممکن است قابل استفاده امروز ما نباشد، آمیزه‌های اسلامی در آثار متفکران بزرگی چون ابن سینا، ملاصدرا و... محسوس است ولی این مباحث به صورتی نیستند که ما بتوانیم آن‌ها را بدون کم و کاست مطرح کنیم؛ بلکه باید آن‌ها متناسب با زمان ما بازتعریف شود و از نو بازسازی شده و قابلیت‌هایشان شناسایی گردد؛ بنابراین نمی‌توان نسبت به میراثی که در کشور ایران وجود دارد بی‌اعتنا بود اما نباید فکر کنیم که می‌توان همین مباحث را به صورت کتاب‌های چاپی جدید در آورد. آیا به صرف چاپ شدن قابل استفاده خواهند بود؟ مسلماً ما نمی‌توانیم فقط به میراثمان تکیه کنیم. این میراث، همچون مالی است که به صورت ارث به کسی رسیده و درست نیست که فقط آن را مصرف کند، بلکه باید به جای مصرف صرف، با آن تجارت نماید. میراث فرهنگی و اسلامی ما نیز سرمایه‌ای است که باید به جریان بیفتد و از سود آن استفاده شود. این میراث باید در چرخه فکری افراد به چرخش و گردش بیفتد. این موضوع می‌تواند همراه با بازسازی و حتی نقد باشد. اینطور نیست که ما عیناً از آن استفاده کنیم باید قسمت‌هایی از آن را حذف کرده، قسمت‌هایی را مورد انتقاد قرار دهیم، قسمت‌هایی را باز پردازش کنیم و به طور کلی باید روی آن کار کرد تا قابل استفاده شود.

در پاسخ به سوال شما متأسفانه برخی از نوجوانان ما تمایلی به استفاده از این میراث فرهنگی نشان نمی‌دهند. این تا حدی کوتاهی خود ماست؛ یعنی پیش‌داوری‌های برای جوانان ایجاد کردیم؛ به این صورت که نسل پیشین، اسلامی هستند و درعین حال بدکرداری‌هایی نیز دارند. اگر این‌ها بدین صورت تداعی شوند، فرد می‌گوید این مسلمان است، پیش‌کسوت ماست، اما این طرز فکر و طرز

زندگی او و این طرز حیات اجتماعی اوست. در این جاست که این موارد با هم گره می‌خورند و جوانی که با این موارد روبرو می‌شود تصمیم می‌گیرد که هر دو را با هم کنار بگذارد و منجر به بی‌علاقگی وی نسبت به اسلام شود. باید تلاش شود اولاً خودمان را از اسلام تفکیک کنیم؛ چرا که تقصیر از این جهت نیز هست که افراد خود را با اسلام یکی می‌کنند و در این هنگام است که بدکرداری افراد به اسلام هم سرایت می‌کند ولی باید عادت کنیم و یاد بگیریم و یاد بدهیم که اسلام را از خودمان جدا نگه داریم؛ چون ما سعی می‌کنیم به آن نزدیک شویم اما آیا همیشه با آن منطبق هستیم؟ خیر. وقتی خود را با اسلام یکسان می‌کنیم، بیننده حق دارد که بدی‌های افراد را به اسلام سرایت دهد و هر دو را با هم کنار بگذارد. بنابراین وقتی دوست یا همکاری می‌نویسد «نظر اسلام درباره فلان موضوع بدینگونه است» اشتباه می‌کند؛ زیرا بر اساس مطالب ذکر شده باید گفته شود «دیدگاه اسلام درباره فلان موضوع از منظر فلان محقق بدینگونه است» نه از نظر اسلام؛ اما متأسفانه معمولاً این فاصله حذف می‌شود و افراد خود را با اسلام یکی می‌کنند که این خطای بزرگی است و نتیجه آن همانند سازی و مرتبط کردن و عواقب ناشی از آن است؛ اما اگر این تفکیک را انجام دهیم اسلام در یک سو قرار می‌گیرد و ما هم درسویی دیگر. در این شرایط، تکلیف اسلام مشخص بوده و مخدوش نمی‌شود.

نکته دیگر این که ما شاهد یک نوع خود کم بینی در فرهنگ هستیم؛ یعنی به دلیل پیشرفت‌هایی که به هر حال در زمان ما در فرهنگ‌های دیگر پیش آمده، غیرطبیعی نیست که جوان ما وقتی ضعف‌های فرهنگ خود را می‌بیند نسبت به فرهنگ کشورهای دیگر احساس کوچکی کند؛ اما اگر قابلیت‌هایی که در فرهنگ ما وجود دارد و قابلیت احیا شدن دارند در نظر گرفته شود؛ دلیلی برای کتمان فرهنگ خود یا دست کم گرفتن آن باقی نمی‌ماند. در هر حال ما ایرانی هستیم؛ یعنی هویت ما دارای این جنبه‌هاست و با کتمان آن ما غیرایرانی نمی‌شویم. فقط باید نقایص و

ضعف‌هایمان را قبول کنیم، قابلیت‌های مثبت را هم شناسایی کنیم و به سمت شکوفاکردن و به ثمر نشاندن آن‌ها پیش برویم.

• **با توجه به ارزش گوهر وجودی هر فردی، برای تمایل بیشتر جوانان به اسلام و معنویت چه باید کرد؟**

این سوال تا حدی در سوال پیش پاسخ داده شد. اسلام به عنوان یک دین معیارهایی متعالی و مهم برای یک جامعه خوب و برای یک انسان خوب دارد که نمی‌توان منکر آن‌ها شد. مثلاً اسلام معیارهایی دارد که مشخص می‌کند آیا فلان خصوصیت، ضروری یک جامعه هست یا خیر؛ منتها چون ما آن‌ها را در حد خود تعریف می‌کنیم مشکلاتی پدید می‌آید ولی اگر این‌ها به صورت یک رشته آرمان مثل نقطه‌های مطلوب در نظر گرفته شوند، در این حالت ما باید تلاش کنیم تا به آن آرمان‌ها برسیم.

انتقاد از خود کردن در بین ما غایب است چه به صورت فردی و چه به صورت اجتماعی و نهادی؛ یعنی در جامعه مرسوم نیست که یک نهادی مورد انتقاد واقع شود چه توسط خود و چه توسط دیگری. ما از انتقاد می‌ترسیم. اگر ترس ما به این خاطر است که اسلام خراب شود، کوتاهی از خود ماست که خود را از اسلام جدا نکردیم؛ اما اگر ترس از این است که نقایص ما آشکار شود، باید فرهنگ تغییر یابد. در حد فردی مثلاً برخی انسانها انتقاد پذیرند ولی شخص دیگری ممکن است جبهه‌گیری کند و اصرار داشته باشد که اشتباهی نکرده و دیگران برداشت بد کرده‌اند.

انتقاد ناپذیر بودن به معنای کامل بودن نیست؛ بلکه «تظاهر به کامل بودن» است. «انتقاد کردن از خود و دیگری» باید یکی از ابعاد فرهنگی ما شود؛ البته انتقاد از دیگری باید به طور ملایم و مناسب صورت گیرد؛ نه اینکه جنبه‌های شخصیتی افراد تحت الشعاع قرار گیرد. ما از خود انتقاد نمی‌کنیم و هر که از ما انتقاد کرد جبهه می‌گیریم و هر کس خود را کامل می‌داند و اینها همه از مشکلات فرهنگی ماست. اگر این موارد اصلاح شوند و نقص‌ها را از یک طرف بینیم و آرمان‌ها را هم از طرف دیگر، حرکت تسریع می‌شود ولی وقتی آرمان را در حد خود پائین می‌آوریم یا

خود را کامل دانسته و نقص پذیر نمی دانیم برای چه چیز باید حرکت کنیم؟ کسی حرکت می کند که فاصله را ببیند و احساس کند باید به نقطه مطلوب برسد؛ اما اگر خود را در حالت مطلوب ببیند تحرکی از خود نشان نخواهد داد .

• جمع بندی

در رابطه با فراهم کردن علوم انسانی بومی باید تاکید کرد که این یک فرایند طولانی است و درعین حال که می خواهیم این وضع مطلوب را ایجاد کنیم ولی نباید عجول باشیم؛ یعنی اینطور نیست که با یک دهه کار کردن و دو دهه کار کردن فکر کنیم که می توانیم این کار را انجام دهیم؛ باید بدانیم که این جریانی پیچیده و طولانی است و کشورهایی که در این زمینه ها پیشرفت هایی داشته اند اینطور نبوده که با ۱۰ سال یا ۲۰ سال توانسته باشند این کار را انجام دهند. این کار ممکن است دهه ها وقت لازم داشته باشد .

پس باید سعی کنیم روند منطقی و طبیعی این جریان را شناسایی کنیم، به تدریج در آن حرکت کنیم. شتابزده شدن، شعار زدگی نتیجه بخش نیست. اگر چند ماه خود را با شعار داغ کنیم، زود یخ می کنیم و از اینها چیزی عاید ما نخواهد شد؛ بنابراین در دانشگاه برنامه ریزی های بلند مدت لازم است؛ مثلاً باید برنامه ای صدساله را به عنوان یک افق پیش رو در نظر گرفت و برای دقیق تر شدن آن، برنامه ریزی دقیقی برای ۱۰ سال و ۲۰ سال داشته باشیم .